

مثل قهرمان‌ها بمیر

چند نکته درباره «شوالیه سیاه»

کریم نیکونظر

بین واقعیت و افسانه، همیشه واقعیت را انتخاب کن.

مردی که لیبرتی والانس را کشت / ساخته جان فورد

1 تازه‌ترین «بتمن» سینما شباهت عجیبی به فیلم «مردی که لیبرتی والانس را کشت» دارد. انگار هر دو از پایان عصر قهرمان‌های ناسازگار می‌گویند و می‌خواهند «عدالت» و «قانون‌گرایی» را در پس زد و خوردها و دونل‌ها نمایش دهند. «تام دانیفن» در «مردی که لیبرتی والانس را کشت» گله‌دار با سابقه‌ای است که یک‌باره متوجه می‌شود دیگرشهر مثل سابق نیست و کسی حوصله هرج‌ومرج و کشت‌و‌کشتار را ندارد. مردم، همگی دلباخته قانون نوینی شده‌اند که «رنس استودارد» نماد آن است. قهرمان جان فورد، به ناچار تن به سرنوشت می‌دهد و مرد قانون را می‌پذیرد و می‌گذارد کسی دیگری «قهرمان» شهر بشود.

جان فورد در این فیلم، پایان عصر گاوچران‌های ضدقانون را نشان می‌دهد و خودش هم با تلخی می‌پذیرد که در برابر شرایط تازه، راهی جز قبول «تمدن» جدید و در نتیجه حضور قهرمان‌های تازه نیست. حالا بعد از 47 سال دوباره قهرمان یک شهر ترجیح می‌دهد کسی او را نشناسد و حتی متهم اصلی مرگ و میر در شهر «گاتهام» شود. «شوالیه سیاه» داستان پایان یک دوران است. دورانی که دیگر کسی حاضر نیست منجی‌اش بی‌عدالتی کند، شکنجه‌گر باشد و باعث مرگ مردم شود. ابرقهرمان محبوبی که امنیت شهر را از بین ببرد، نمی‌تواند قدرتش را در بین مردم حفظ کند. بنابراین، بتمن برای نابود نشدن امید مردم به حضور یک منجی از جنس خودشان، قید همه افتخارات و آرزوهایش را می‌زند و می‌گذارد تا مردم «باور» کنند «هاروی دنت» همان اسطوره‌ای است که همیشه منتظرش بوده‌اند. کسی که شهر گاتهام بهش نیاز دارد.

همان‌طور که جیمز گوردن - پلیس درست‌کار گاتهام - می‌گوید: «بتمن قهرمانی‌ایه که گاتهام شایستگی‌اش را داره نه قهرمانی که شهر الان بهش احتیاج داره». اما ماجرای بازنشستگی «بتمن» به همین راحتی‌ها نیست. باید پذیرفت که اینجا با اشارات سیاسی مستقیم و رویی طرفیم که اجازه نمی‌دهد مثل فیلم جان فورد، تنها به خاطر «تغییر زمانه» و «عدالت‌خواهی با روش‌های قانونی»

تسلیم شدن یک قهرمان را بپذیریم. نولان این بار هم مانند فیلم قبلی اش ارجاعات واضح و روشنی به حوادث بعد از 11 سپتامبر دارد. انگار کابوس 11 سپتامبر هنوز دست از سرکارگردان‌ها برنداشته و آن‌ها را وامی دارد به هر شکلی بخشی از شکست «رویای آمریکایی» را تصویر کنند. اگر چه این بار مانند فیلم قبلی موضع‌گیری روشنی نمی‌کند و محافظه‌کارانه از کنار حوادث مختلف می‌گذرد.

اگر در «بتمن آغاز کرد» جنگ علیه تروریسم ستایش می‌شد، شعار «عدالت برای همه» در لحظه لحظه فیلم بود، خاستگاه تروریسم و دیدگاه بنیادگرایانه در شرق بود و در انتها، این قهرمان «آمریکایی» بود که می‌توانست از نابودی جهان جلوگیری کند، این بار با تصویر تازه‌ای از همین شخص روبه‌رویم. «بروس وین»، تکنوکرات ثروتمند، می‌خواهد در برابر همه جنایت‌کاران بایستد. اومی خواهد ساکنان «گاتهام» باور کنند که خودشان اجازه داده‌اند هر خلاف‌کاری بر آنها حکومت کند و حالا وقت آن رسیده که دیگر مانع آنها بشوند. او می‌خواهد مردم در آسایش باشند و دیگر به خودش فکر نمی‌کند. شاید این نگاه به «شوالیه سیاه» افراطی باشد.

اما رفتار، واکنش‌ها و خصوصیات «بروس وین» شباهت عجیبی به جرج بوش دارد! وین مثل بوش از عدالت می‌گوید، نمی‌خواهد کسی را شکنجه کند اما از روی ناچاری دست به این کار می‌زند، مانند او دنبال کشف جانی‌ها و تحویل آنها به مراجع قانونی است (ماجرای تحویل صدام به دادگاه و نجات جان جوکر نمونه روشنی برای این موضوع نیست؟)، در برابر انتقادهای سکوت می‌کند و تنها کار خودش را جلو می‌برد و... راستش این شباهت‌ها آن قدر علنی است که اصلاً نیازی به دیدگاه بدبینانه به «شوالیه سیاه» نیست. هر چقدر هم که دنبال ارزش‌های هنری باشیم و مفاهیم سیاسی را مبتذل و فرعی بدانیم، باز هم «شوالیه سیاه» نمی‌گذارد دست از تعابیر سیاسی بکشیم. وقتی فیلمی به‌طور علنی قهرمانی مانند جرج بوش دارد، نمی‌شود به راحتی از کنارش گذشت.

اما نولان آن قدر تیزهوش است که نگذارد فیلم، قضاوت یک‌جانبه‌ای نسبت به ماجراها داشته باشد. این همان نکته‌ای است که دیوید بوردول در نقدش درباره «شوالیه سیاه» از آن به عنوان «ابهام استراتژیک» نام می‌برد. این که ابهام در پرداخت به موضوعات روز در فیلم‌های هالیوودی به راحتی رویکردهای انتقادی مرتبط با گروه‌های ذی‌نفع را خلع سلاح می‌کند. مثلاً اجبار به پذیرش «قانون» از طرف قهرمان شهر، خواست همگانی برای مجازات او و اصرار به ادای احترام بتمن به امنیت مردم ساکن گاتهام و «حقوق شهروندی»، همگی در جهت قبولاندن این موضوع است که «بتمن» شخصیتی یک‌پارچه سفید و مثبت نیست. این ابهام در دل خود فضایی هم برای جدیت اخلاقی

خلق می‌کند. به همین دلیل فیلم تازه کریستوفر نولان اثری سرشار از ابهام می‌شود و محافظه‌کارانه در برابر همه حادثه‌ها نظرش خودش را پشت ارجاعات بی‌هدف سیاسی مخفی می‌کند.

جالب‌ترین نکته درباره وجه سیاسی «شوالیه سیاه»، طرفدارانی است که بعضی از آنها، قهرمان فیلم را نماد جنگ پیشگیرانه می‌دانند و گروهی هم بتمن جدید را اسطوره‌ای خسته از جنگ و در نتیجه ضد خشونت به حساب می‌آورند. این طیف ناهمگون هر کدام دلایلی برای خودشان دارند که همه هم منطقی به نظر می‌رسند. «ابهام استراتژیک» اجازه می‌دهد هر مخاطبی برای خودش نکته جذابی پیدا کند و با آن همراه شود. اما «شوالیه سیاه» از این زاویه آسیب دیده است. فیلم نمی‌تواند تماشاگرش را با موقعیتی روشن روبه‌رو کند و به همین دلیل در اوج محافظه‌کاری، هم با قهرمانش هم‌دردی می‌کند و هم او را متهم درجه اول می‌داند. «بتمن» نماد پایان یک دوران است. پایان دورانی که دیگر هر کسی نمی‌تواند به عنوان نجات مردم، دست به گشتار بزند. حتی اگر تنها شانس مردم برای حفظ امنیت باشد. تفکری که به نظر می‌رسد ریشه در گرایش جمهوری خواهانه کریستوفر نولان دارد.

2 جوکری که جک نیکلسن در فیلم «بتمن» [ساخته تیم برتون] نقش آن را بازی کرد، کاراکتری هرج‌ومرج طلب با مایه‌هایی از رفتار سادیستی بود. در دنیای فانتزی و رنگارنگ برتون، او شخصیت منفی و منفوری بود که می‌خواست شهر را به تباهی بکشانند. اما قهرمان خوش‌چهره تیم برتون مانع این اتفاق می‌شد و اجازه نمی‌داد امنیت موجود در گاتهام نابود شود. همه‌چیز در فیلم «بتمن» از یک تعادل شروع می‌شد و بعد از بحران، به تعادل تازه‌ای می‌رسید. اما در فیلم تازه کریستوفر نولان از آن همه امنیت و آرامش خبری نیست. گاتهام شهری است که به تباهی کشیده شده و فساد در همه بخش‌ها حضور پیدا کرده. این بار جوکر یک چهره فانتزی نیست.

او حامی بی‌تعادلی است و می‌خواهد هرگونه برنامه‌ریزی را از بین ببرد و اتفاقاً هوش و قدرتی مانند بتمن دارد. جوکر نماد اندیشه نهیلیستی است که تنها نابودی جهان سرمایه‌داری را می‌خواهد و جایگزینی هم برایش ندارد. از همین رو می‌توان او را بخش‌پلید و منفی بتمن دانست. جوکر در جایی از فیلم به بتمن می‌گوید: «ما هر دو مثل همیم. اگر من نباشم تو هم نیستی. برای اونها هم مهم نیست. ما بدون هم نمی‌تونیم زنده باشیم.» در برابر شخصیت جدی و غیر قابل انعطاف «بروس وین»، جوکر چهره‌ای شبیه دلک‌ها دارد و مدام زبانش را بر روی لبانش می‌کشد. حرکاتش لخت است و نشانه‌ای از اقتدار و قدرت ندارد و شل حرف می‌زند.

دُرُست نقطه مقابل بتمن. نولان گفته است برای ساخت چنین شخصیتی، فیلم‌های مختلفی دیده است و بیش از همه از کاراکتر «آلکس» فیلم «پرتقال کوکی» [ساخته استنلی کوبریک] استفاده کرده. شخصیت آنارشیستی که قرار می‌شود خشونت و گرایش به هرج و مرج را در او نابود کنند؛ اما حاصل از بین رفتن تمامی خصایص انسانی است.

در «شوالیه سیاه» بیشتر از آن که ما درگیر بتمن باشیم، همراه جوکر هستیم و نشانه‌های پلیدی و شیطان‌صفتی را در او می‌بینیم. موجودی که هیچ دلیلی برای خراب‌کاری‌هایش ارائه نمی‌کند و با شمایل دلقک‌وارش تنها قصد نابودی جهان و مردم را دارد.

به همین جهت هم شخصیت جوکر با بازی خارق‌العاده هیث لجر یکی از ماندگارترین شخصیت‌های منفی است. نولان او را مانند «هانibal لکتر» می‌داند که هیچ‌چیز درباره رفتار و حشیاانه‌اش نباید مشخص شود. او قدرت‌مندتر و البته جذاب‌تر از بتمنی است که می‌خواهد تا پایان عمر بتمن بماند. رفتار جوکر، دیالوگی از فیلم «نازارین» [ساخته لوئیس بونوئل] را در ذهن تداعی می‌کند، جایی که یکی از شخصیت‌ها می‌گوید: «تحقیر شدن برای روح خوب است.»

3 «شوالیه سیاه» اما ساختار روایی جذابی دارد. اینجا تنها با داستان یک‌خطی مواجه نیستیم. بلکه با خُرده داستان‌های خلافکاران شهر، جوکر و بتمن، هاروی دنت و ریچل داوز و... روبه‌رویم که آن‌چنان در هم تنیده شده‌اند که هر تماشاگری را وادار به پیگیری آن‌ها می‌کند. «تردید» در تمام این قصه‌ها حرف اول را می‌زند و به راحتی حس کلی فیلم به تماشاگر منتقل می‌شود. برای اثبات قدرت بصری - روایی فیلم می‌شود آن را با فیلم «مرد آهنی» مقایسه کرد. آنجا هم ابرقهرمانی قرار است منجی مردم شود؛ کسی که یک باره متوجه اشتباهش شده و می‌خواهد «عدالت» را برقرار کند. اما تماشای «شوالیه سیاه» به راحتی نشان می‌دهد که در «مرد آهنی» با چه داستان قلبی و جعلی و مبتذلی روبه‌رویم. اگرچه ایدئولوژی هر دو فیلم در یک جهت و با یک هدف عمل می‌کند.

WWW.PMED.BLOGFA.COM